

مقاله پژوهشی

چشم اندازهای آینده نظم بین المللی مبتنی بر الگوی مفهومی نظریه دوران گذار

محسن بیوک^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

چکیده: یکی از ویژگی‌های اصلی نظام بین الملل مدرن، ماهیت سیال و پویای نظم‌ها در درون آن است. با وجود طولانی بودن سطره بعضی از انواع نظم‌های بین المللی، اما این نظم‌های حاکم هیچ‌گاه دائمی نبوده و در یک چرخه ادواری، دستخوش تغییر و دگرگونی شده است. عموماً در ادبیات روابط بین الملل از زمان پدیدار شدن نشانه‌های زوال نظم سنتی تا شکل‌گیری یک نظم جدید، از آن به دوران گذار یا دوران انتقالی در نظام بین الملل یاد می‌شود. دوران گذار در نظام بین المللی دارای ویژگی‌های مشخصی است که فهم آن به سیاستگذاری و نحوه کنش‌گری دولت‌ها برای جهت‌دهی به آینده نظم بین المللی کمک بسزایی خواهد کرد. پژوهش پیش‌رو با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار مطالعات کتابخانه‌ای، علاوه بر بیان ویژگی‌های دوران گذار در نظام بین الملل فعلی - که بعد از فروپاشی نظام دوقطبی پدیدار شده است در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه چشم‌اندازهایی برای آینده نظم بین المللی مبتنی بر دوران گذار در نظام بین الملل می‌توان متصور بود؟ فرضیه پژوهش بر این گزاره مفهومی استوار است که با توجه به ماهیت سیال، پیچیده و دارای عدم قطعیت محیط بین المللی، نظم آینده بین المللی، یک نظم کثرت‌گرا و چند مرکزی است. یافته‌های پژوهش هم نشان می‌دهد با توجه به تحول مفهومی، چرخش معنایی و چرخش نظری در ادبیات و مفاهیم روابط بین الملل و نظام بین الملل در حال گذار، شمول و دامنه تغییرات بسیار گسترده‌تر از تغییر فرایندهای رسمی میان دولت‌ها خواهد بود و در این چشم‌انداز، جهان را به سمت نظام بین الملل کثرت‌گرا، چند مرکزی، چند تمدنی و چند منطقه‌ای سوق خواهد داد. تفاوت این نظم با نظام چندقطبی سنتی، گذار نسبی از نظام بین الملل و ستفالیایی و غرب‌محور به نظام بین الملل جهان‌محور و پدیدار شدن امر سیاست جهانی خواهد بود.

واژگان کلیدی: نظام بین الملل، دوران گذار، تکامل نظام بین الملل، جهان چندقطبی - چند مرکزی، چشم انداز

۱. دانشجوی دکتری، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

سیاست جهانی در دوران مدرن خود، بعد از انعقاد قرارداد وستفالیایی ۱۶۴۸ تا اکنون، دوران پر نوسانی را تجربه کرده و در این میان، چرخه‌های نظم بین‌المللی همواره در حال تغییر و تحول بوده است. این تغییر و تحول نظم خود را به اشکالی همانند نظم اروپا محور (۱۶۴۸-۱۸۸۹) و گذر از این نظم به دوران صلح مسلح (۱۹۱۴-۱۸۸۹) و نهایتاً به وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) برای تغییر نظم جهانی حاکم بر روابط بین‌الملل منجر شد. پس از جنگ جهانی اول و عدم تغییر در نظم بین‌المللی، دوران گذار (۱۹۱۸-۱۹۳۹) در روابط بین‌الملل شکل گرفت و این دوران تا وقوع جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) ادامه یافت. پس از جنگ جهانی دوم و خارج شدن دولت‌های اروپایی از گردونه رقابت‌های نظم بین‌المللی در دوران جنگ سرد، نظم دو قطبی (۱۹۴۵-۱۹۹۱) در روابط بین‌الملل پدیدار شد. هرچند این نظم، کمتر از پنج دهه توانست در عرصه نظم سازی های بین‌المللی تداوم داشته باشد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دوران یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی یا به تعبیری نظم تک‌قطبی (۱۹۹۱-۲۰۰۱) پا به عرصه وجود گذاشت؛ اما متعاقب رخداد شگفتی‌ساز یازده سپتامبر، سیمای نظم بین‌المللی مجدداً دچار تغییر شد و دوران گذار جدیدی در عرصه معادلات نظم بین‌المللی به وجود آمده است. عموماً در ادبیات روابط بین‌الملل از زمان پدیدار شدن نشانه‌های زوال نظم سنتی تا شکل‌گیری یک نظم جدید، از آن به دوران گذار یاد می‌شود. در دوره‌های گذار در محیط بین‌المللی، بازیگران این محیط، غالباً سعی دارند تا از تمام ابزارها و ظرفیت‌های خود برای کسب جایگاه بهتر در آینده نظام بین‌المللی استفاده نمایند.

دوران گذار در نظام بین‌الملل دارای مختصات ویژه‌ای است. در این دوران، جهان ایستای سنتی جای خود را به جهان پویای رخدادها، چالش‌ها، ابهام‌ها و روندهای ژرف و شتابان واگذار کرده است. طبیعت سیال این دوران سبب شده تا موضوعات و چالش‌های فراروی دولت‌ها، ماهیت جهانی پیدا کنند و بازیگران این محیط هم نمی‌توانند بدون توجه به دیدگاه‌ها، منافع و رفتارهای سایر کنش‌گران به رویارویی با این چالش‌ها بپردازند. در این دوران شاهد افزایش نیروهای گریز از مرکز در نظام بین‌الملل و به‌موازات آن قدرت‌نمایی کنش‌گران غیردولتی، ظهور مراکز چندگانه قدرت، منافع و ائتلاف‌سازی‌های سیال، تغییر در ماهیت و مبانی قدرت و تکثر منابع آن و... هستیم که در این شرایط علاوه بر قدرت نظامی و قدرت اقتصادی، انواع قدرت‌های دیگر

به‌ویژه قدرت معنایی (قدرت گفتمانی، قدرت هنجاری، قدرت نرم، قدرت دیپلماتیک، قدرت اجماع‌سازی و مانند آن) اهمیت بسزایی یافته و به راهنمای فهم فضای نوظهور سیاست بین‌الملل و پیشبرد اهداف و منافع کشورها در عرصه جهانی تبدیل شده است. دوران گذار در مقطع فعلی نظام بین‌الملل، تفاوت‌های ماهوی و کیفی بخصوصی با دوره‌های گذشته خود دارد. در این برهه زمانی، دوران گذار، نماد بارز «آغاز تاریخ» دیگری است که فرجام آن هنوز مشخص نیست. چرا که هر دوره‌ای با وجود برخی تشابهات و اشتراکات با گذشته، مشخصه‌های خاص و متمایز خود را دارد و از این نظر، جهان آینده نیز با جهان آشنای دیروز و امروزی که ما در آن زیست می‌کنیم متمایز خواهد بود. تغییرات این دوران، فراتر از چارچوب نظام بین‌الملل و ستفالیایی و دولت‌محور است و با توجه به نشانه‌ها و علائم این دوران، نمی‌توان آن را صرفاً به پایان یک صورت‌بندی در عرصه سیاست جهانی و آغاز و تکوین صورت‌بندی دیگری محدود ساخت. شواهد بیانگر آن است که دامنه و عمق این تحولات بسیار فراتر از نظام بین‌الملل بوده و همه عرصه‌های تاریخ معاصر و زیست سیاسی جوامع انسانی را در بر خواهد گرفت؛ بنابراین تحلیل‌های تک‌ساحتی از شرایط و مقتضیات این دوران به برداشت‌های نادرست از روندهای در حال ظهور می‌انجامد که مانع از فهم صحیح و سیاست‌گذاری‌های واقع‌بینانه در مواجهه با آینده خواهد شد. پژوهش پیش‌روی سعی دارد با بهره‌گیری از نظریه دوران گذار در نظام بین‌الملل در پی ترسیم چشم‌اندازهای نظری از آینده نظام بین‌الملل است و برای دستیابی به هدف خود از رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش مطالعات کتابخانه‌ای استفاده شده است.

۱. پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه‌های مربوط به موضوع این پژوهش نشان می‌دهد که آثار موجود در این زمینه را می‌توان در دو بخش دسته‌بندی کرد. بخش اول پیشینه‌ها مربوط به دوران گذار در نظام بین‌المللی است که از جمله آن‌ها می‌توان به طباطبایی و بهرامی (۱۳۹۷) در مقاله پژوهشی تحت عنوان «تداوم دوران گذار در نظام بین‌الملل»، ظریف و همکاران (۱۳۹۶) در کتاب «دوران گذار در روابط بین‌الملل پس‌اگرایی»، پوستین‌چی (۱۳۹۴) در مقاله «دوران گذار و آشوب‌زدگی هنجاری در سیاست بین‌الملل» اشاره کرد. بخش دوم پیشینه‌های پژوهش عمدتاً دربرگیرنده چشم‌اندازهایی است که برای آینده نظم بین‌المللی ترسیم شده است. از جمله این آثار می‌توان به

زکریا (۱۳۹۳) در کتاب «جهان پسا آمریکایی»، جرویس و همکاران (۱۳۹۹) در کتابی تحت عنوان «جهان همچنان غربی؟» که به صورت مجموعه مقالاتی از صاحب نظران برجسته روابط بین الملل به نگارش درآمده است، ایمانوئل والرشتاین (۲۰۰۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «افول پرشتاب: ظهور وضعیت چندقطبی»، استفان والت (۲۰۱۱) در مقاله «پایان عصر آمریکایی»، ماسالا (۲۰۱۶) در کتاب «بی‌نظمی جهانی؛ بحران‌های جهانی و ناکارآمدی غرب»، آچاریا (۲۰۱۸) در کتاب «پایان نظم جهانی آمریکایی» و وسکرسنسکی (۲۰۱۶) در کتاب «نظریه‌های غیر غربی روابط بین الملل؛ مفهوم‌سازی مطالعات منطقه‌ای جهانی» اشاره کرد.

۲. چارچوب نظری

۲-۱. تحول در نظام بین الملل

به موازات تقسیم‌بندی انواع نظام‌های بین‌المللی و نظم‌های حاکم بر آن، دیدگاه‌های متعددی درباره دگرگونی قدرت در نظام بین‌الملل و تحولات سیستمی آن وجود دارد. والرشتاین^۲ از نظریه پردازان نظریه نظام جهانی، با تأکید بر مفهوم سیستم سرمایه‌داری به عنوان محور اصلی نظام بین‌المللی و تلاش این سیستم برای توازن قوا و افزایش توانایی‌های خود برای تبدیل شدن به یک هژمون در نظام بین‌الملل، معتقد است که اقتصاد جهانی عامل زیر بنایی شکل‌گیری سیستم جهانی است که خود مبتنی بر فرآیند انباشت سرمایه و تکنولوژی است. وی تحولات سیستمی و تغییر در سازوکارهای نظم بین‌المللی را در چارچوب اقتصاد سیاسی جهانی و نیروهای شکل‌دهنده به آن تبیین می‌کند (Wallerstein, 2000: 13).

کنت والتز^۳ با بهره‌گیری از قیاس تحول نتایج اقتصادی در اثر تغییر ساختار بازار، بر این باور است که با تغییر در شمار قدرت‌های بزرگ سیستم بین‌الملل، نتایج سیستمی نیز متحول خواهد شد. والتز با برشمردن اجزاء سیستم بین‌المللی و تلاش برای برقرار ساختن رابطه علی بین آن‌ها به این نتیجه می‌رسد که ساختار سیستم بین‌الملل از طریق تغییر در اصول نظم بخش، تغییر در نوع واحدها و ایجاد تغییر در نحوه توزیع توانایی در میان واحدها متحول خواهد شد. از نظر وی با توجه به دشواری تغییر در دو اصل اول، متداول‌ترین روش برای تحول در سیستم، تغییر در

2- Wallerstein

3- Kenneth Waltz

نحوه توزیع توانایی‌هاست. (قاسمی، ۱۳۹۳: ۲۸۹)

گلپین^۴ با قرار دادن موضوع محاسبه هزینه -منفعت به‌عنوان نقطه شروع فرآیند تغییر سیستم بین‌المللی و دسته‌بندی انواع تغییرات در نظام بین‌الملل، بر این باور است که تغییرات بین‌المللی از بعد شدت و روش بر دو نوع تغییرات انقلابی و تغییرات تکاملی قابل دسته‌بندی است و به این نتیجه می‌رسد که بیشترین نوع تغییرات سیستم بین‌المللی از نوع تغییرات تکاملی است. روش اصلی تغییرات تکاملی در بعد بین‌المللی از طریق چانه‌زنی میان دولت‌ها و هدف اصلی آن، اصلاح اندک در سیستم بین‌المللی است؛ اما در صورتی که اجزاء محیط بین‌المللی به‌صورت هماهنگ تغییر نکنند، تغییرات، شدید و انقلابی خواهد بود که این نوع از تغییرات عمدتاً در پی بروز جنگ هسته‌ای و باهدف تغییر در کنترل سیستم خواهد بود. (قاسمی، ۱۳۹۳: ۲۹۳)

جیمز روزنا^۵ با طرح مفهوم سیاست جهانی و مشخص کردن پارامترهای آن در سه سطح، سعی دارد تا تغییر و تحولات نظام بین‌الملل را در این چارچوب تجزیه و تحلیل نماید. پارامتر اول روزنا، سطح فردی و خرد است که در آن، شهروندان، دولت‌ها و اعضای سازمان‌های غیردولتی از طریق مهارت افزایی، خود را با دنیای کلان سیاست جهانی پیوند می‌دهند. پارامتر دوم از نظر او پارامترهای سطوح کلان است که روزنا از آن به پارامترهای ساختاری تعبیر می‌کند و به محدودیت‌های ناشی از توزیع قدرت در میان سیستم‌ها اشاره دارد. پارامتر سوم او پارامترهای ترکیبی مبتنی بر روابط و ماهیت چنین روابطی است. وی معتقد است که پنج پیشران اصلی که عامل تغییر و تحول در نظام بین‌المللی و پدیدار شدن نظم جدید در محیط بین‌المللی است را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

از نظر او پیشران اول، انقلاب میکروالکترونیک است که به کاهش فواصل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حرکت سریع‌تر ایده‌ها، تصاویر، ارزش‌ها و اطلاعات منجر شده است که این خود به افزایش وابستگی متقابل مردمان و حوادث انجامیده است. پیشران دوم تغییر و تحول در سیستم بین‌المللی، ظهور و بسط موضوعات جهانی همانند آلودگی هوا، بحران‌های ارزی و... است که این به‌نوبه خود محصول مستقیم فناوری‌های نوین است.

پیشران سوم از نظر روزنا، کاهش توانایی دولت‌ها و حکومت‌ها برای ارائه راه‌حل‌های رضایت‌بخش

4- Robert Gilpin

5- James Rosena

در خصوص موضوعات مهم که کلاً در حوزه صلاحیت دولت‌ها قرار نمی‌گیرند. پیشران چهارم، ضعیف شدن سامانه‌های بزرگ‌تر است که این امر سبب انسجام در سامانه‌های تابعه و کنشگری نیروهای گریز از مرکز و مخالف با روندهای تمرکزگرا می‌شود. درنهایت، روزنا، افزایش مهارت افراد، گروه‌ها و دولت‌ها که با مسائل نوین، وابستگی متقابل دارند و خود را با فناوری‌های نوین نظم مابعد صنعتی، هماهنگ می‌سازند را عامل تغییر و تحول در سامانه‌های جهانی می‌داند. جیمز روزنا به این نتیجه می‌رسد در صورتی که افراد، مهارت لازم را کسب نکرده و از امور جهانی به دور باشند هیچ‌گونه تحولی صورت نخواهد گرفت؛ بنابراین، تحولات سطح خرد و گسترش توانایی شهروندان، پیش‌نیاز ضروری آشفته‌گی جهانی به حساب می‌آید.

هدلی بول^۶ از شارحان مکتب انگلیسی با تأکید بر جامعه بین‌الملل و نقش هنجارها و قواعد در آن، در عین توجه به جریان جاری امور در روابط بین‌الملل، با نگاه انتقادی خود در خصوص تحول در نظام بین‌المللی، پنج بدیل اصلی برای جایگزینی نظام‌های موجود دولتی در نظر می‌گیرد. بدیل اول، بقای نظام دولت‌ها بدون وجود عنصر جامعه در سطح جهانی، بدیل دوم، بقای دولت‌ها بدون وجود نظام، بدیل سوم، شکل‌گیری یک حکومت جهانی و از میان رفتن واحدهای حاکمه، بدیل چهارم، ظهور قرون‌وسطا گرای جدید به شکل واحدهای کوچک‌تر با وفاداری‌های متقاطع و بدیل پنجم، شکل‌گیری نظام‌ها و بدیل‌هایی که سابقه تاریخی ندارند. گرچه باور نهایی بول بر اصلاح و تعدیل نظام بین‌الملل است؛ اما بر این اعتقاد است که آنچه می‌تواند به پایداری نظم و موجودیت جامعه بین‌الملل کمک نماید اجماعی گسترده و فراتر از اجماع میان قدرت‌های بزرگ و همچنین توجه به تقاضاهای کشورهای جهان سوم و همچنین جهانی کردن فرهنگ بین‌المللی از طریق انحصار زدایی و گنجاندن فرهنگی غیر غربی در این فرهنگ است (Bull, 1977: 296-31)

جان وینسنت^۷ هم، با مقدم دانستن نظم بر تحول در نظام بین‌الملل در چارچوب «نظم اخلاقی» به مسئله اخلاقیات توجه خاصی دارد چراکه روابط بین‌الملل از نظر او قلمرو فقدان اخلاقیات نیست؛ بلکه می‌تواند قلمرویی از تعدد و تکثر اصول اخلاقی باشد که با تکیه بر هریک از آن‌ها بتوان به نتیجه‌گیری‌های متفاوت در مورد رفتار مناسب دولت‌ها و بازیگران دست‌یافت. از نظر وی تا زمانی که احساس تعلق به یک اجتماع جهانی شکل نگرفته باشد تأکید بر چارچوب عرف‌های دیپلماتیک و

6- Hedley Bull

7- John Vincent

طرفداری از جامعه دولت‌ها ضرورت دارد (مشیر زاده ۱۳۹۱: ۱۷۰)

جدول شماره ۱: چگونگی تحول در نظام بین‌الملل (منبع: مرور منابع توسط محقق).

صاحب‌نظران	دیدگاه درباره تحول در نظام بین‌المللی
امانوئل والرشتاین	از طریق تحول در اقتصاد سیاسی جهانی و نیروهای شکل‌دهنده به آن
کنت والتز	از طریق تغییر در شمار قدرت‌های بزرگ سیستم بین‌المللی
رابرت گلپین	۱- تغییرات تکاملی (چانه‌زنی میان دولت‌ها). ۲- تغییرات انقلابی (جنگ هژمونیک).
جیمز روزنا	در سه سطح فردی، کلان و ترکیبی و با پیشران‌هایی همانند: انقلاب میکروالکترونیک، ظهور و بسط موضوعات جهانی، کاهش توانایی و تسلط دولت‌ها و حکومت‌ها در موضوعات کلان، مهارت افزایشی افراد، ضعیف‌تر شدن سامانه‌های بزرگ‌تر و ظهور نیروهای مخالف و گریز از مرکز و درنهایت مهارت افزایشی افراد.
هدلی بول و جان وینسنت	تغییر در نقش هنجارها و قواعد و انحصارگرایی، تأکید جامعه بین‌الملل بر عرف‌های دیپلماتیک و دولت‌ها

۲-۲. سیر تکاملی نظام بین‌الملل از ۱۶۴۸ تا دوران گذار جدید

با وجود این، نظام بین‌الملل مدرن، متناسب با شرایط و تحولات تاریخی، نوسان‌ها، فراز و نشیب‌ها و چرخش‌های مختلفی داشته و در طی چهار سده اخیر، شاهد جابجایی نظم‌های بین‌المللی در چارچوب سنت و روایت کلان و ستفالیایی بوده است و در هیچ برهه‌ای روندی یکسان و یکنواخت بر تحول در مناسبات و موازنه قدرت در نظام بین‌الملل حاکم نبوده است. چرخش‌های سیاست جهانی از ابتدای سده هفدهم تا پایان سده بیستم بر اساس روندهای کلان جهانی و دوره بندی‌های زمانی، در قالب چهار دوره کلان، قابل دسته‌بندی است. گرچه هر یک از این دوره‌ها، مشخصات، مختصات و ویژگی‌های متمایزی داشته؛ اما همواره پیوند معنادار خود را با آموزه‌های روایت کلان و ستفالیایی حفظ کرده و دچار گسست پارادایمی مفهومی از مبدأ مدرن خود (اروپا) نشده و همواره کنشگری دولت-ملت‌ها به‌عنوان نقطه کانونی نظام بین‌الملل حفظ شده است.

اولین مقطع مشخص در نظام بین‌الملل مدرن را می‌توان از معاهده وستفالی تا پیدایش انقلاب فرانسه (۱۶۴۸-۱۷۸۹) دانست که پیدایش عصر جدیدی در تاریخ اروپا، قدرت‌نمایی قاره اروپا در تاریخ جهانی، شکل‌دهی تدریجی به نظم دیپلماتیک، حقوقی، اقتصادی در قالب کلیدواژه مدرنیته، تبدیل دولت-ملت‌ها به واحد اصلی سیاست جهانی، وقوع جنگ‌های مکرر و رقابت‌های اقتصادی، پیدایش

مرکانتیلیسم به‌عنوان الگوی نظام اقتصادی غالب، توسعه‌طلبی جهانی قدرت‌های اروپایی و... از مشخصات و مختصات این دوران به شمار می‌رود.

دومین مقطع کلان مشخص در نظام بین‌الملل، دربرگیرنده مقطع زمانی انقلاب فرانسه تا وقوع جنگ جهانی دوم (۱۷۸۹-۱۹۴۵) است. برجسته شدن ملی‌گرایی به‌عنوان ایدئولوژی و راهنمای دولت-ملت‌ها و تبدیل آن به یک هویت نوظهور در میان دولت‌های اروپایی با بهره‌گیری از مؤلفه‌هایی همانند تاریخ مشترک، فرهنگ ملی، زبان ملی، پیشبرد فرآیند دولت-ملت‌سازی بر اساس هویت ملی و ترکیب این هویت‌سازی با سرشت منازعه‌آمیز و فضای رقابتی روابط بین‌الملل در قالب ایدئولوژی‌های نژادپرستانه مانند فاشیسم، (Kohane, 1984: 80-100) وقوع انقلاب صنعتی و تأثیر آن بر تحولات اقتصادی و فناورانه، تشکیل ارتش ملی و مسلح کردن آن به تجهیزات و سلاح‌های نوپدید، گسترش رقابت میان اروپایی‌ها و سرایت این رقابت به سایر مناطق جغرافیایی جهان و تلاش برای امپراتوری‌سازی در میان قدرت‌های اروپایی، شکل‌گیری نظام مبتنی بر موازنه قوا در بین دولت‌های اروپایی بعد از کنگره وین در ۱۸۱۵ جهت حفظ وضع موجود و... از مختصات و مشخصه‌های این برهه از نظام بین‌الملل بوده است.

درواقع سده نوزدهم در نظام بین‌الملل نوعی دوران گذار از منطقه‌گرایی اروپایی به بین‌المللی‌گرایی اروپایی و به تعبیر بهتر، بین‌المللی شدن نظام منطقه‌ای اروپایی بود که رقابت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیک قدرت‌های اروپایی به مناطق جغرافیایی غیراروپایی کشیده شد و ذهنیت امپراتوری‌سازی‌های اروپایی سایر مناطق جهانی را درگیر خود ساخت. افول نظام موازنه قدرت حاصل از کنگره وین به علت تشدید رقابت‌های نظامی و تسلیحاتی در دوران صلح مسلح (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و همچنین افزایش منازعات قدرت‌های اروپایی زمینه جنگ جهانی اول در این دوران را فراهم کرد که این جنگ، خود، زمینه تغییرات ساختاری جدید و دگردیسی‌های چشمگیری در روابط بین‌الملل را پدید آورد، که از جمله آن‌ها می‌توان به فروپاشی امپراتوری‌های اروپایی پروس و عثمانی، گسترش ملی‌گرایی و پیدایش دولت-ملت‌های متعدد به علت فروپاشی این امپراتوری‌ها و شکنندگی فضای دوران پس از معاهده صلح ورسای اشاره کرد. نتیجه این جنگ وارد شدن آسیب‌ها و لطمات قابل توجه به قدرت‌های اروپایی، ورود قدرت‌های جدید به عرصه نظام بین‌الملل، خروج آمریکا از انزوای سده نوزدهمی خود و تبدیل شدن به یک قدرت جهانی، ظهور کمونیسم در روسیه و پیدایی شوروی، بروز بحران اقتصادی (رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰) و چرخش قدرت و جایجایی کنشگران و

قدرت‌های بزرگ بود که سبب شد دوران انتقالی تازه‌ای در روابط بین‌الملل شروع شود که با پایان جنگ جهانی دوم به سرانجام خود رسید. به معنای دیگر جنگ جهانی اول نقطه آغاز دوره انتقالی (دوران گذار) جدیدی در روابط بین‌الملل بود که با وقوع جنگ جهانی دوم، نظم دوقطبی را جایگزین نظم چندقطبی پیشین ساخت.

سومین مقطع از روندهای کلان نظام بین‌الملل مدرن دربرگیرنده جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۴۵-۱۹۹۱) را در برمی‌گیرد. وقوع جنگ جهانی و پس‌از آن، کنفرانس‌های مهمی همانند کنفرانس تهران در ۱۹۴۳، کنفرانس یالتا و پوتسدام در ۱۹۴۵، مقدمات گذار از شرایط پیشین نظام بین‌الملل و شکل‌دهی به نظم جدید را فراهم ساخت. دو قطب قدرت و یا به تعبیر دقیق‌تر دو ابرقدرت نوظهور کانون اصلی قدرت و مدیریت را در این دوره تشکیل داده و نقش و جایگاه دیگر قدرت‌ها و نوع مناسبات آن‌ها متناسب با این دو قطب قدرت، بازتعریف و تنظیم می‌شد. افول قدرت‌های سنتی اروپا و موقعیت بین‌المللی آن‌ها و مرکزیت زدایی از اروپا به‌عنوان کانون جاذبه سیاست جهانی، (Judt, 2005: 70-74) پایان نظم چندقطبی اروپایی، پایان دوره استعمارگرایی اروپایی و فراهم شدن استقلال سیاسی کشورهای مستعمره آسیایی و آفریقایی، تبدیل شدن خود اروپا به میدان تنش دو ابرقدرت، قرار گرفتن اروپا در مدار نفوذ آمریکا با ارائه کمک‌های مالی برای بازسازی آن در قالب طرح مارشال، قدرت‌نمایی بین‌الملل کمونیسم در برابر بین‌الملل لیبرالیسم به‌عنوان ادبیات رایج سیاست جهانی، وقوع منازعات ژئوپلیتیکی بین دو ابرقدرت بر سر حوزه نفوذ و قلمرو خواهی و بازدارندگی هسته‌ای، مسابقه تسلیحاتی، جنگ‌های نیابتی، رویارویی ایدئولوژیک و فناورانه، اقدام به تشکیل ائتلاف‌ها و پیمان‌های نظامی (پیمان ورشو در مقابل پیمان ناتو) و... از مهم‌ترین مشخصه‌ها و ویژگی‌های این مقطع از نظام بین‌الملل بود.

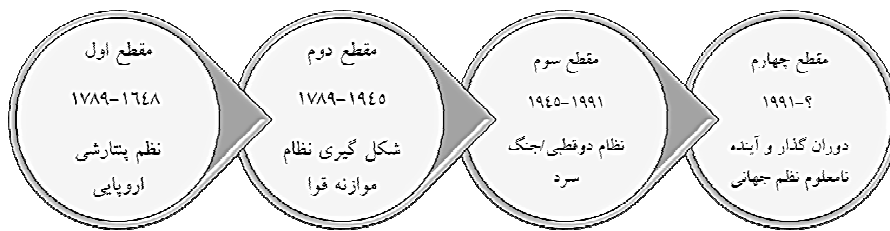
درواقع، وقوع رخدادهایی همانند بحران برلین در ۱۹۴۸، بحران شبه‌جزیره کره در بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، بحران هند و چین (۱۹۴۶-۱۹۵۴)، وقوع جنگ ویتنام (۱۹۵۹-۱۹۷۵)، بحران موشکی کوبا (۱۹۶۲) و بحران‌های دیگر در سایر نقاط جهان و در آسیا و آفریقا و اروپا بیشتر از آن‌که ریشه ژئوپلیتیکی داشته باشند نمایانگر جنگ ایده و عقیده دو ابرقدرت جهانی بود که در قالب منطق بازی با حاصل جمع صفر بین دو رقیب جلوه‌گر شده بود (Fink, 2017). با وجود آن‌که نظام دوقطبی، آزادی عمل کنشگران و دولت‌ها را محدود کرده بود؛ اما رفتار آن‌ها را قابل پیش‌بینی پذیری ساخته بود. در این برهه زمانی با وجود اینکه بلوکی از کشورها، گروه‌بندی غیر متعهدها را تشکیل

دادند تا امکان چانه‌زنی مطلوب‌تری در ارتباط با ائتلاف‌های دوقطبی به دست آورند؛ اما توفیقات چندانی به دست نیاوردند.

در حوزه اقتصاد سیاسی نیز نظام بین‌الملل در سومین برهه بین‌المللی شدن خود، شاهد تغییرات گسترده ساختاری بود. پیدایش نهادهای اقتصادی و تجاری، پولی و مالی، افزایش نقش و جایگاه تعیین‌کننده دلار به‌عنوان یک ارز جهانی، افزایش شکاف بین حوزه‌های توسعه‌یافته شمال و توسعه‌نیافته جنوب، اهمیت یابی فناوری به‌عنوان منبع قدرت صنعتی جهانی شدن نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد و... از مهم‌ترین تغییرات در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل بود.

در مجموع در این دوره از سیاست جهانی و نظام بین‌الملل، تکرر معاهدات بین‌المللی و تقویت روندها و قواعد حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، پیدایش گروه‌بندی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه‌ای، سازمان‌های غیردولتی، نهادهای اقتصادی و تجاری همانند صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و... ماهیت نظام بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار دادند و ساختاری را شکل بخشیدند که پیامدهای آن، همه ابعاد نظام بین‌الملل مدرن را تا دهه‌های آینده تحت تأثیر خود قرار خواهد داد (Knutsen, 2016: 17-19).

چهارمین مقطع نظام بین‌الملل مدرن به معنای وستفالیایی آن، از بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شروع شده و پایان این دوره هنوز مشخص نیست. نقاط عطف مهمی در تاریخ نظام بین‌الملل مدرن وجود دارد که هر یک بر تکوین این نظام و وارد شدن آن به یک دوره جدید تأثیرگذار بوده‌اند. از جمله این نقاط عطف و برهه‌های حساس زمانی که خود منشأ تحولات عظیمی بوده‌اند از قرارداد وستفالی ۱۶۴۸ به بعد می‌توان به سال تشکیل کنگره وین در ۱۸۱۵، پایان جنگ جهانی اول در ۱۹۱۹، سال ۱۹۴۵ و پایان جنگ جهانی دوم، سال ۱۹۹۱ و پایان جنگ سرد و زوال نظام دوقطبی و در نهایت سال ۲۰۰۱ و حادثه ۱۱ سپتامبر و فروپاشی یک‌جانبه‌گرایی مطلق اشاره کرد. با وجود آن‌که دوران جنگ سرد و تحولات آن، میراث ماندگاری در بسیاری از حوزه‌های سیاسی، حقوقی و اقتصادی از خود بر جای گذاشته و همواره تحولات سه دهه اخیر در نسبت با آن دوران سنجیده شده است (Keylor, 2008: 20-33)؛ اما سرشت صلح‌آمیز زوال نظام دوقطبی بدون وقوع یک منازعه فراگیر و تغییر در شاخص الگوی سنتی روابط بین‌الملل از سده شانزدهم به بعد، از ویژگی‌های بارز این نقطه عطف در میان رخدادهای پیشین سیاست جهانی بوده است (Buzan and Lawson, 2014: 437-462).



شکل شماره ۱: سیر تکاملی نظام بین‌الملل بعد از قرارداد وستفالی (منبع: مرور ادبیات موضوع)

۳. تحلیل داده

۳-۱. دوران گذار در نظام بین‌الملل از ۱۹۹۱ به بعد

دوران گذار در نظام بین‌الملل جدید، دارای مشخصه‌ها و مختصات ویژه‌ای است. ایالات متحده آمریکا در عصر پسا دوقطبی سیاست جهانی، تلاش وافر برای تثبیت و تحکیم موقعیت نظامی و اقتصادی بی‌رقیب خود در نظام بین‌الملل در قالب شکل‌دهی به نظم تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی به عمل آورده است. در عین حال سایر کشورهای حوزه نفوذ ابرقدرت‌ها به علت فروپاشی یکی از قطب‌های قدرت با وجود دشواری‌های امنیتی، از نوعی حس مستقل شدن برخوردار شده‌اند. در حوزه نظریه‌پردازی در نظام بین‌الملل نیز اندیشمندان این دوران، مفاهیمی با طرح مضامین پایان‌گرایی همانند پایان تاریخ، پایان ایدئولوژی، پایان جغرافیا، پایان نظام دولت-ملت و... از سوی آن‌ها مطرح شده است (Agnew and Muscara: 2012:80) از نظر افرادی همانند هانتینگتون، پایان جنگ سرد به معنای تغییر بنیادین در سیاست جهانی و پایان جنگ نیست؛ بلکه خطوط گسل منازعات بین‌المللی از منازعه بین دولت‌ها و عقیده‌های آن‌ها به منازعه میان تمدن‌ها تغییر یافته و از منابع بالقوه منازعات آینده یعنی فرهنگ، سخن به میان می‌آوردند. (Huntington, 1996:21-29).

دومین مشخصه دوران گذار فعلی در سیاست جهانی، مسئله جهانی‌شدن و مفهوم وابستگی متقابل است. هر دو مفهوم با وجود تفاوت‌هایی که دارند، دارای سرشت اقتصادی بوده و با جهانی‌شدن اقتصاد و تجارت بین‌الملل، وابستگی متقابل نیز همسو و هم‌معنا با مفهوم جهانی‌شدن گردیده است و در این جهان بدون مرز که اقتصاد به یکی از مبانی اصلی قدرت تبدیل شده؛ دولت‌ها هم از ابزارهای تجاری به جای ابزارهای نظامی برای پیشبرد و دست‌یابی به منافع خود بهره می‌گیرند (Luttwak, 1990:17-23). وابسته‌تر شدن دولت‌ها به یکدیگر، فشرده‌تر شدن تعاملات فرامرزی، نقش سازمان‌های غیردولتی و بین‌دولتی در پیشبرد سیاست جهانی در این فضا، شتاب یافتن ارتباطات،

جهانی شدن تجارت، جهانی شدن اقتصاد و تبدیل اقتصاد به یکی از مبانی قدرت، بهره‌گیری از سرمایه به جای قدرت آتش و بازار به جای پایگاه نظامی، فرسایش مرزها، فشرده شدن تعاملات فرامرزی و وابستگی متقابل بین کشورها، به چالش کشیده شدن اقتدار دولت‌ها توسط جامعه مدنی بین‌المللی، (Baylis and Smith, 2015: 60) تغییر حاکمیت و محدود شدن خودمختاری و استقلال رأی، مطرح شدن دستور کارهای جهانی به‌جای دستور کارهای منطقه‌ای و ملی و از میان رفتن موضوعیت و فلسفه وجودی طرح غرب سیاسی و شرق سیاسی در سیاست بین‌الملل، از جمله پیامدهای جهانی شدن در این دوران گذار پیش رو است (Rosenberg, 2005: 72-74). دو کلان مفهوم جهانی شدن و وابستگی متقابل بر جهانی شدن سیاست بین‌الملل هم اثرگذار بوده و علاوه بر تنوع و تکثر بخشی به کنشگران نظام بین‌الملل، هم در محدوده حکمرانی داخلی و هم در عرصه بین‌المللی، سیاست از مسئله رشد تکنولوژی و فناوری، اثر بسزایی پذیرفته است. در این میان، رواج دیپلماسی عمومی و فرهنگی مجازی هم باعث طرح مسائل جدید همانند دموکراسی خواهی، مهاجرت، رفاه اقتصادی، کمیابی منابع طبیعی، بحران زیست‌محیطی، مسائل اجتماعی و... شده است.

سومین مشخصه دوران گذار جدید را می‌توان در تنوع الگوهای جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و امنیت بین‌الملل دانست. گرچه نظم اقتصادی بین‌الملل بر مبنای سرمایه‌داری لیبرال محور استوار شده؛ اما اقتصاد جهانی در حوزه‌های جغرافیایی غربی و غیر غربی از الگوها و روایت‌های متفاوتی از سرمایه‌داری همانند نو لیبرالیسم آمریکایی، اقتصاد دولت رفاه محور اروپایی، سرمایه‌داری اقتدارگرای چینی و... تبعیت می‌کند. همچنین در این رابطه می‌توان گفت که غلبه بخش مالی و اعتباری بر بخش تولید، تداوم الگوی کشورهای مرکز-پیرامون، شکل‌گیری نوعی از اقتصاد بر مبنای دانش (اقتصاد دانش‌بنیان)، موضوعیت یافتن حق کپی‌رایت در جهت ثروت‌اندوزی، ظهور مراکز جدید ثروت همانند آسیای جنوب شرقی و خلیج فارس، پیوند اقتصاد جهانی با مسئله مهاجرت، تداوم بحران کمیابی منابع و مواد اولیه، تلاش برای حفظ امنیت انرژی و خطوط مواصلاتی تجاری به‌عنوان پیشران اصلی اقتصاد سرمایه‌داری و در نهایت جابجایی تدریجی و آرام مراکز ثروت و قدرت و اهمیت یافتن آسیا و اقیانوس آرام در مناسبات اقتصاد بین‌الملل از جمله پیامدهای جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل در دوران گذار جدیدی است که همچنان ادامه دارد. (ظریف و همکاران، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۴)

حقوق بین‌الملل هم که در توسعه و تثبیت نظام بین‌الملل مدرن بر اساس سنت گروسیوسی و چارچوب حاکمیت وستفالیایی دولت-ملت تأثیر بسزایی داشته است در دوران گذار جدید که از

۱۹۹۱ به بعد در نظام بین‌الملل شروع شده است؛ حوزه‌های آن بیش‌ازپیش متنوع‌تر و گسترده‌تر شده و فراتر از معاهدات و کنوانسیون‌های دوره‌های قبل به موضوعات حقوق اقتصادی بین‌المللی، حقوق کیفری بین‌الملل، حقوق محیط‌زیست و مانند آن را در بر گرفته است. گرچه جهان و سیاست جهانی هنوز در قالب و ادبیات دوره وستفالیایی می‌اندیشد و حقوق بین‌الملل هم ریشه در این زبان ادبیات و دستگاه مفهومی دارد، اما نظام بین‌الملل در حال تحول است و با توجه به دگرگونی‌های محیط بین‌الملل و پیچیدگی‌های روزافزون آن، به نظر می‌رسد ساختار پیشین وستفالیایی حقوق بین‌الملل برای مفصل‌بندی و فهم معنایی تعاملات جهانی ناکافی بوده و حقوق بین‌الملل ناگزیر است تا خود را بیشتر از پیش با فرایند جهانی‌شدن منطبق سازد.

امنیت نیز همواره یکی از دغدغه‌های اصلی نظام بین‌الملل مدرن از ابتدا تا امروز بوده و مکاتب مختلف روابط بین‌الملل هریک برای چگونگی تأمین آن، دیدگاه‌های خاصی عرضه کرده‌اند. در دوران گذاری که هم‌اکنون نظام بین‌الملل با آن مواجه است، تغییرات اساسی در نگاه دولت‌محور سنتی به امنیت، به وجود آمده و کثرت کنشگران و تنوع منافع، بر پیچیدگی امنیت بین‌الملل افزوده است. در این فضای جدید، امنیت تنها محدود به چارچوب‌های سرزمینی دولت‌ها نشده؛ بلکه با ارائه یک تعریف موسع از امنیت، این مسئله، امروزه دربرگیرنده موضوعات و تهدیدات فراملی جدید مانند تروریسم، امنیت زیست‌محیطی، امنیت انسانی، امنیت غذایی و... نیز را شامل می‌شود (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۰۰-۸۰). بنابراین در پرتو تحولات مفهومی در حوزه امنیت، تحولات مفهومی امنیت، گسترده‌تر و عمیق‌تر شده و تهدیدات غیر نظامی از جمله منازعات دینی، هویتی، قومی، فرهنگی، فقر، توسعه نیافتگی، بی‌عدالتی، نابرابری‌های اقتصادی، چالش‌های زیست محیطی و... را در بر گرفته است.

چهارمین مشخصه دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، تحول مفهومی در ادبیات روابط بین‌الملل است که منجر به تغییر معنایی بسیاری از مفاهیم سنتی و رایج و بازخوانی و بازاندیشی این مفاهیم و ورود مفاهیم جدید به ادبیات نظام بین‌الملل شده است. با اینکه مفاهیم واژگان پیشین که در طی سه دهه گذشته همانند دولت-ملت، قدرت، حاکمیت، منافع ملی و... همچنان کاربرد دارند؛ اما به دلیل ماهیت سیال و متغیر نظام بین‌الملل، این مفاهیم نظری هم همانند سایر حوزه‌های دیگر، نوعی دوران گذار را تجربه می‌کنند. چرخش زبانی در علوم انسانی و عرصه اندیشه فلسفی و یاری‌رساندن این چرخش به فهم بین‌الذهانی و بازاندیشی مفاهیم و اصطلاحات مصطلح در روابط بین‌الملل، تحول در

مفهوم دولت-ملت به معنای وستفالیایی آن و دگردیدی در نقش و کار ویژه‌های آن (رقابت دولت‌ها با کنشگران نوظهور)، تحول در مفهوم حاکمیت و به چالش کشیده شدن عنصر و مؤلفه انحصاری آن و احتمال شکل‌دهی به حکمرانی چند سطحی فراسوی سنت وستفالیایی در میان کنشگران اروپایی و بازسازی حکمرانی با نگرشی نو، (Osiander, 2001: 55) اقتدارگرایی دولت‌ها (در فقدان یک یا دو قدرت برتر و یا حکومت جهانی) و دشواری برقراری نظم در این شرایط و تلاش برای جایگزینی متخصصان غیر حاکمیتی به جای حاکمیت‌ها در مواجهه با موضوعات و دستور کارهای جهانی، (Ilgen, 2003: 14) فقدان حکومت مرکزی با انحصار قدرت و به سر بردن دولت‌ها در ناامنی دائمی، از جمله تحولات مفهومی در نظام بین‌الملل در دوران گذار پس از پایان جنگ سرد است. در دوران گذار از منظر ساختاری نظام بین‌الملل اقتدارگرایان است و منطق اقتدارگرایی از این واقعیت حکایت دارد که نظام بین‌الملل فاقد سلسله مراتب مشابه نظام‌های ملی است. دولت‌ها به عنوان کنشگران اصلی نظام بین‌الملل اقتداری بالاتر از اقتدار خود به رسمیت شناخته و در شرایط فقدان اقتدار برتر بر اساس آنچه که منطبق با منافع آن‌هاست، رفتار می‌کنند.

تحول در مفهوم قدرت و اهمیت یافتن سایر مؤلفه‌ها همانند قدرت هنجاری، قدرت اقتصادی، قدرت دیپلماتیک، قدرت رسانه‌ای، قدرت شبکه‌های اجتماعی، قدرت نرم و ... هم‌راستا با منبع نظامی قدرت، تحول در مفهوم منافع ملی و محیط و ابزارهای تحقق آن و تعقیب آن در فراسوی مرزها و معادلات جهانی و ارزیابی مجدد نقش و موقعیت بین‌المللی خود به دلیل تغییر آرایش نظم جهانی، تحول در مفهوم امنیت (تعمیم یافتن مفهوم امنیت از سرزمین به انسان و ارائه تعریف موسع از آن) و ... (Burchill, 2005: 70-85) از دیگر تحولات مفهومی در نظام بین‌الملل در دوران گذار است. قدرت در این دوران ترکیبی از همه منابع و مؤلفه‌های کهن و نوظهور است. قدرت نظامی، توان اقتصادی، قابلیت‌های دیپلماتیک، پیشرفت‌های فناوری و انواع قدرت معنایی همه به عنوان مؤلفه‌های مکمل و قوام‌بخش و شالوده‌های قدرت ملی به شمار می‌روند. به تبع تغییر در مفهوم قدرت در دوران گذار، منافع ملی نیز دستخوش دگرگونی شده است. پیدایش مفهوم «منافع مشترک» در ادبیات روابط بین‌الملل، تأکید بر «تعامل و همکاری»، «استقلال عمل کشورها در عرصه سیاست و روابط خارجی»، «پیچیدگی و کدر شدن مرزهای تمایزبخش سنتی» که سبب تحول در محیط، ابزارها و شیوه‌های تحقق منافع ملی کشورها در این دوران شده است.

بنجمین مشخصه دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، چرخش نظری در روابط بین‌الملل است که از

تحول مفهومی اثر پذیرفته است. از نشانه‌های چرخش نظری در دوران گذار جدید می‌توان به نابسندگی و بحران ناکارآمدی و نارسایی نظریه‌های روابط بین‌الملل در فهم تحولات زمانه و تمرکز آن‌ها بر پایداری نظم دوقطبی و حتی شگفت‌زده شدن واقع‌گرایان و لیبرال‌ها از صلح‌آمیز بودن تحول نظم به سبب فروپاشی شوروی، تردید در اعتبار بسیاری از ادعاهای نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل و طرح انتقاداتی از این نظریه‌ها به سبب گرایش بیشتر به مفهوم «ثبات» در نظام بین‌الملل به‌جای شناسایی عوامل «تغییر»، تغییر و تحول چشمگیر در سیاست جهانی و امکان سپری شدن دوران روابط بین‌الملل و جایگزین شدن مفهوم سیاست جهانی به‌جای آن، (Smith,2000:374-402) اشاره کرد.

به چالش کشیده شدن مفاهیم جهان غربی روابط بین‌الملل و مرکزیت زدایی از قرائت غربی و اروپا مدارانه از امر بین‌المللی پیدایش رهیافت‌های بدیل یا رقیب سنت‌های نظری پیشین روابط بین‌الملل در چارچوب هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پست‌مدرنیسم، ضرورت توجه به مفاهیم ادبیات انتقادی در روابط بین‌الملل به دلیل نادیده انگاری مسائل و مفاهیمی همانند حکمرانی استعماری، نژادپرستی، توسعه‌نیافتگی، بی‌عدالتی و نابرابری اقتصادی در سنت‌ها و نظریه‌های پیشین روابط بین‌الملل (Tickner and Waever,2009:17-23) و...از جمله چرخش‌های نظری در روابط بین‌الملل در دوران گذار است.

ششمین مشخصه دوران گذار در محیط بین‌المللی به چرخش معنایی در روابط بین‌الملل برمی‌گردد. این چرخش معنایی در ساختار نظام بین‌الملل به دلیل به حاشیه رانده شدن ساختار قدرت محور و مادی نگر نظام بین‌الملل و ناکامی نظریه‌های سنتی در تبیین تحولات سیاست جهانی و همچنین چشم‌انداز نقش‌آفرینی امر فرهنگی و هویتی در افق آینده نظام بین‌الملل شکل گرفته است؛ که از جمله نمودهای چرخش معنایی می‌توان به قدرت‌نمایی دین و به چالش کشیدن ادبیات سکولار نهادینه‌شده در روابط بین‌الملل در طی سده‌های گذشته و تبدیل شدن دین به موضوع مهم سیاست جهانی، بازگشت دین به حوزه عمومی و سیاست بین‌الملل و احیای جهانی امر دینی، افزایش نقش دین در معادلات بین‌المللی (انقلاب ایران در ۱۹۷۹ توجه ویژه به الهیات رهایی‌بخش در آمریکای لاتین، احیای نقش دین بودایی در شبه‌قاره هند و...) و حرکت به سمت سیاست بین‌الملل پس‌اسکولار، طرح مجدد نسبت اخلاق باسیاست بین‌الملل پس از یک دوره بی‌اعتنایی به آن در حیات نظام بین‌الملل و احیای نظریه‌های هنجاری، (Hutchings,2010:15-25) نقش‌آفرینی مسائل فرهنگی و تمدنی به

کانون معادلات سیاسی، اهمیت یافتن هویت و سیاست هویتی در سیاست بین‌الملل هویت محور (Martin and patrick, 2007:30-50) و... اشاره کرد.

هفتمین مشخصه اصلی و کلان دوران گذار در نظام بین‌الملل کنونی، آشکار شدن نشانه‌ها و علائم جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل به‌عنوان یک واقعیت تردیدناپذیر، عینی و پرتنش است و این فرآیند جابجایی به‌گونه‌ای است که علاوه بر کنشگران سنتی، کنشگران غیردولتی، کنشگران نوظهور و همچنین قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های منطقه‌ای، قدرت‌های میانه و دیگر بازیگران را در برمی‌گیرد. در این معنا انحصار کنشگری قدرت‌های بزرگ به پایان رسیده و این فرآیند جابجایی، دیگر به قدرت‌های بزرگ محدود نمی‌گردد.

از نشانه‌های این جابجایی قدرت در بعد جغرافیایی می‌توان به افول نسبی هژمونی‌گرایی و افول تدریجی موقعیت حوزه اقیانوس اطلس شمالی به‌عنوان مهم‌ترین کانون قدرت و نفوذ در روابط بین‌الملل، چرخش نسبی و آرام قدرت در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل از حوزه آتلانتیک و غرب جغرافیایی به حوزه پاسیفیک و شرق جغرافیایی (مرکزیت زدایی از ژئوپلیتیک آتلانتیک محور و قدرت گرفتن اقتصادی آسیا و رواج تعبیر سده بیست و یکم به‌عنوان سده آسیایی)، (Shaw, et al, 2007:27-28) اشاره کرد.

گسترش منازعات فرآیند جابجایی قدرت به عرصه مناطق و رقابت‌های نظم منطقه‌ای (تکاپوی بهره‌گیری قدرت‌های نوظهور از رقابت‌های منطقه‌ای برای پیشبرد سیاست بین‌المللی خود) اهمیت یابی دوباره منطقه‌گرایی در جغرافیای قدرت و رواج اصطلاح جهان مناطق و نظم جهانی چند منطقه‌ای (Hurrell, 2007: 127-146) از نشانه‌های دیگر این جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل در حال گذار است.

هشتمین ویژگی دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل در دوره اخیر، دگردیسی و تغییرات جهانی در چارچوب نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است. بسیاری از این سازمان‌ها که محصول و میراث نظام دوقطبی در دوره جنگ سرد بوده‌اند با غلبه بر بحران فلسفه وجودی توانسته‌اند خود را بازتولید و بازسازی نمایند. وجود این ساختارها و نهادهای بین‌المللی در مرحله اول بر شکل‌گیری مفهوم حکمرانی جهانی به معنای جهان به‌هم‌پیوسته و شبکه‌ای شده و دارای آثار فراملی و فرامرزی اثرگذار بوده است که این الگو، با قرائت و روایت لیبرالی جهان غرب از نظم جهانی همسویی بیشتری دارد و درعین حال از نظریه‌های کارکردگرایانه و نوکارکردگرایانه روابط بین‌الملل نیز اثر پذیرفته است. (Weiss, 2009, 253-)

۳-۴. روندهای کلان در آینده دوران گذار در نظام بین الملل

ویژگی‌ها و مختصاتی که برای دوران گذار در نظام بین الملل تشریح گردید برون داد تغییر و تحولاتی است که در محیط بین المللی و ورود به عصر جدید نظام بین الملل شروع شده است. تغییرات محیط بین المللی در این دوره از حیات نظام بین الملل به تغییر و تحولات کنونی که به آن‌ها اشاره شده است بسنده نخواهد کرد و روندهای موجود خود به کلان روندهای دیگر منجر خواهد شد. گرچه تحولات جدید و روندهای آینده امری محتوم و مسیری قطعی نیستند و کنشگران می‌توانند در شکل‌دهی و بازتعریف آن‌ها به سمت و سوی منافع و نگرش‌های خود نقش آفرین باشند اما لازم است قبل از ورود به بحث چشم اندازهای نظری آینده نظم بین المللی نگاهی اجمالی به این کلان روندها داشته باشیم.

در دوران جدید نظام بین المللی مفهوم سازی‌ها درباره نظام بین الملل و آینده آن همچنان تداوم خواهد داشت و سیر گفتمان سازی‌ها و سیاست‌گذاری‌های راهبردی بر مبنای تضاد روایت‌های محیط آینده بین المللی مبتنی بر قرائت روایت‌گری قدرت‌های بزرگ و نوظهور ادامه پیدا خواهد کرد. پردازش گفتمان «چند جانبه‌گرایی چند قطبی» در محیط سیاسی و اقتصادی بین المللی و طرح مفاهیم و روایت‌های بدیل و مغایر با گفتمان آمریکا محور از جمله این مفهوم سازی‌ها بوده است (Stuenkel, 2017:46)

یکی دیگر از تحولات جدید نظام بین الملل در دوران گذار که بر سیاست بین الملل تاثیرگذار بوده است تغییر در ماهیت روابط بین الملل و جهانی شدن جغرافیای آن است و تحولات جدید سبب شده است تا جغرافیای روابط بین الملل از یک جغرافیای اروپا محور و نهایتاً غرب محور به یک جغرافیای جهانشمول تبدیل شود. همچنین بحران اقتصادی غرب و ظهور قدرت‌های جدید، شکل‌گیری سازوکارها و ائتلاف‌های جدید همانند بریکس، دی ۸ و... رقابت‌های هنجاری و... از تحولات جدید نظام بین الملل است که به نظر می‌رسد در آینده تشدید نیز خواهد شد.

از جمله کلان روندهای جدید دیگر محیط بین المللی می‌توان به تکثر و تنوع منابع قدرت (هنجاری، معنایی، ساختاری، نرم، قدرت اجماع و...)، ظهور و تنوع کنشگران و کثرت‌گرایی در محیط نظری و عملیاتی، جایگزینی نسبی «جامعه جهانی» به جای «جامعه بین المللی»، طرح تعابیر و استعاره‌های پایان محور، پذیرش نقش کنشگران غیر دولتی و غیر رسمی از سوی دولت‌ها، نقش فناوری و صنعت در تحولات محیط بین المللی و... اشاره کرد. (Hyde-Price, 2014:33)

۳-۵. چشم‌انداز نظری آینده دوران گذار در نظام بین‌الملل

بررسی و توصیف نظری چشم‌انداز دوران گذار فعلی در قالب این‌که روندها و رویدادها و اقدام‌های این برهه نظام بین‌المللی به خلق چه تصاویری از آینده نظام بین‌المللی منجر خواهد شد به یکی از موضوعات مهم مباحثه‌ها و مناظره‌های سیاست جهانی امروز تبدیل شده است. بازیگران سستی، نوظهور، دولتی، غیردولتی و حتی نخبگان فکری و ابزاری در جوامع مختلف سعی دارند تا هریک از زاویه جهان‌بینی خاص خود در جهت غلبه روایت مدنظر و مشروعیت بخشیدن به این روایت‌ها، نظریه‌های خود را ترویج کنند. آنچه از قطعیت برخوردار است این است که جهان، در حال دگردیسی شتابان و اساسی است و با شرایط و موقعیت‌های دهه‌های گذشته به هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست. همه کنشگران هم در این فضا سعی دارند تا بر اساس منافع و ارزیابی و فهم خود از تحولات، راهبردهای مناسبی برای حفظ یا ارتقاء موقعیت خود در معادلات جدید نظم بین‌الملل در دستور کار سیاست خارجی خود قرار دهند. این تصویرسازی‌ها و روایت‌ها عموماً از مؤلفه‌های متعددی همانند اثرگذاری و اثرپذیری از توزیع قدرت، نقش قدرت‌های بزرگ، ساختار منافع و راهبرد بازیگران برای آینده نظم بین‌المللی، اصالت حفظ وضع موجود یا تغییر آن، هنجارگرایی، جغرافیا گرایی، توان اقتصادی برای تغییر و... تأثیر می‌پذیرند و با وجود آن‌که هنوز یک بدیل تمام‌عیار نتوانسته است جایگزین الگوهای قبلی شود و هنوز آرایش و ساختار قطعی جدیدی نتوانسته خود را تثبیت کند؛ اما بعد از جنگ سرد، الگوهای متفاوتی از آینده نظم بین‌المللی در نزد مکاتب و اندیشمندان این عرصه مطرح شده است.

یکی از روایت‌ها و تصویرهایی که هم‌زمان با پایان جنگ سرد در خصوص آینده نظام بین‌الملل شکل گرفته بود باور به این گزاره بود که جهان پساجنگ سرد، جهانی «چندقطبی» است که در مقابل تلاش‌های آمریکا برای رسمیت بخشیدن به قرائت نظم بین‌المللی تک‌قطبی قرار می‌گرفت. از جمله دلایل غلبه روایت نظم بین‌المللی چندقطبی، قدرت‌یابی شتابان قدرت‌های نوظهور، بحران مالی و اقتصادی جهان غرب (۲۰۰۸)، افول نسبی هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل و اذعان به پذیرش نقش محدودتر نسبت به گذشته در تحولات جهانی توسط این کشور، پایان یافتن انحصار دولت-ملت‌ها در معادلات قدرت و تنوع کنشگران و متکثر شدن مراکز قدرت به‌خصوص در حوزه اقتصاد بین‌الملل، افزایش تأثیرگذاری قدرت معنایی، فرهنگی، گفتمانی و... است.. (Dugin, 2014) این قرائت از آینده نظم جهانی گرچه با اقبال کنشگران سیاست جهانی مواجه شده است؛ اما به دلیل

گذشته‌نگری، ناهم‌زمانی و ابتدا بر منطق قدرت محوری توانسته است تصویری تمام‌عیار از چشم‌انداز نظام بین‌الملل در حال گذار و روندها و جریان‌های نوظهور آن ارائه دهد.

دومین روایت از جهان در حال گذار و نظم بین‌المللی آینده که این روایت هم در پیوند با نقش ایالات‌متحده آمریکا در چشم‌انداز آینده جهانی مرتبط است، قرائت «جهان بدون قطب» ریچارد هاس^۸ است. استدلال هاس در خصوص این قرائت از جهان آینده بر برخورداری قدرت‌های رقیب ایالات‌متحده آمریکا (چین، روسیه، اتحادیه اروپا و هند از حدود نیمی از جمعیت و بیش از ۶۰ درصد از تولید ناخالص جهانی) در مقایسه با وضعیت‌های قبلی است که آمریکا به‌تنهایی نیمی از اقتصاد جهانی را در اختیار داشت و امروز این سهم به ۲۲ درصد رسیده است. همچنین هاس معتقد است که چارچوب کنشگری در نظام بین‌الملل از انحصار دولت‌ها خارج شده و گروه‌های شبه‌نظامی، سازمان‌های منطقه‌ای، شرکت‌های چندملیتی، رسانه‌های جهانی، جنبش‌ها و احزاب سیاسی، سازمان‌های تروریستی و... با اختصاص میزانی از قدرت به خود بر روند تحولات جهانی اثر می‌گذارند. وی بر این باور است که برتری آمریکا علاوه بر حوزه مالی در سایر حوزه‌های دیگر از جمله کارایی نظامی و دیپلماسی و مدیریت بحران‌های جهانی دچار چالش شده است و جهانی شدن نیز با تقویت جریان‌های فرامرزی خارج از کنترل و نظارت دولت‌ها و قدرت بخشی به کنشگران غیردولتی در تضعیف نظم مبتنی بر قطبیت تأثیرگذار بوده و به روابط بین‌الملل و جهان بدون قطب مشروعیت بخشیده است (Haass, 2018: 139-149).

سومین تصویر از آینده نظم بین‌المللی بعد از دوران گذار در قالب نظریه «جهان چندمرکزی» کاپچان^۹ است. وی با تأکید بر مفهوم مدرنیته و نقش آن در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل اروپا محور و تأثیر همین مفهوم بر آینده نظم بین‌المللی دوران گذار فعلی، بر این باور است که عصر غربی نظام بین‌الملل به دلیل جابجایی قدرت از غرب رو به پایان بوده و در عصر جدید پیش رو هیچ کشور، منطقه یا الگوی سیاسی بر نظم جهانی سلطه و غلبه نخواهد داشت. از دیدگاه وی، جهان آینده به هیچ کشوری تعلق ندارد؛ بلکه متعلق به همه کشورها خواهد بود. جهانی برخوردار از روایت‌های نظم ملی و بین‌المللی و متنوع که در سطح جهانی با همدیگر به رقابت یا همزیستی خواهند پرداخت و جهان به هم وابسته برای نخستین بار در تاریخ، فاقد مرکز جاذبه خواهد بود. کاپچان معتقد است که

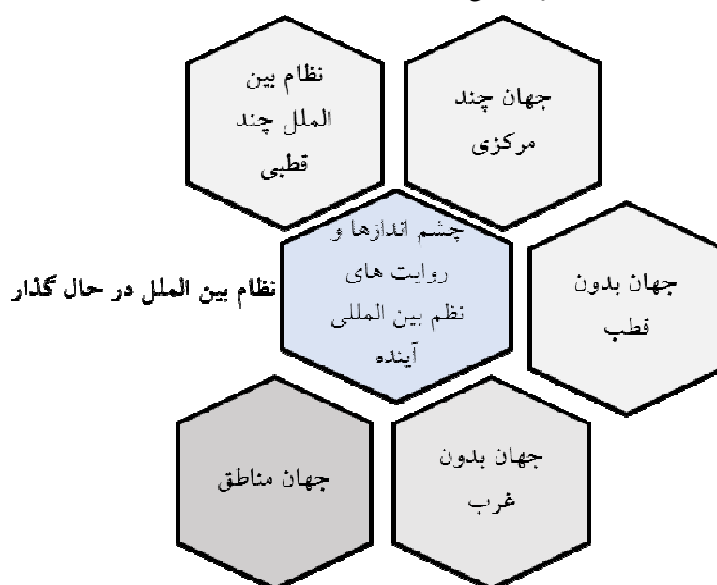
8- Richard N. Haass

9- Cliff Kupchan

علاوه بر زوال سلطه مادی، سلطه عقیدتی غرب هم در حال تضعیف شدن است و نظام‌های سیاسی غیر غربی با به چالش کشیدن الگوی غربی و عدم الگوگیری از آن به ایجاد مسیرهای خاص خود فکر می‌کنند و در این چرخش جهانی، قدرت، در حال انتشار و سیاست، در حال متنوع‌تر شدن است؛ بنابراین نظام در حال ظهور، دارای مراکز پرشمار قدرت و روایت‌های چندگانه از مدرنیته خواهد بود. همچنین وی بر این باور است که در دوران جدید و نظم در حال ظهور، جهان غرب نمی‌تواند الگوی دموکراسی لیبرالی غربی مدنظر خود را به جهانیان تحمیل کند و نظام بین‌الملل به موزاییکی از ملت‌ها شبیه شده که هر یک از دولت‌ها راه خود را برای دستیابی به نوسازی طی می‌کنند. درعین‌حال، او معتقد است که جهان پساغربی هم، جهان مدرنیته است؛ اما این جهان، خوشایند غربی‌ها محسوب نمی‌شود؛ چراکه الگوهای چینی، ایرانی، روسی و ترکی شباهتی با الگوهای غربی ندارند و غرب ناگزیر است با انطباق‌پذیری بیشتر خود و پذیرش ارزش‌ها و نهادهای سیاسی همسو به این تنوع سیاسی اقبال نشان دهد. (Kupchan, 2012: 65-66)

چهارمین تصویری که می‌توان درباره آن در خصوص آینده نظام بین‌الملل پس از دوره گذار سخن به میان آورد روایت «جهان بدون غرب» در چارچوب جایجایی قدرت جهانی در دوره انتقالی نظام بین‌المللی است. این تصویر - که بیشتر جنبه توصیه سیاست‌گذارانه به قدرت‌های سستی دارد تا در ضرورت انطباق با روندها و رویدادها و ضرورت انطباق با واقعیت‌ها و موقعیت‌های نوظهور دچار غافلگیری نشوند - بر این پیش‌فرض استوار است که نظریه‌های سستی روابط بین‌الملل در برآورد و ارزیابی وضعیت آینده نظم جهانی در حال نوظهور، ناتوان هستند و قدرت‌های نوظهور نه در چالش بانظم جهانی آمریکا محور قرار می‌گیرند و نه در راستای همگرایی با آن عمل می‌کنند بلکه در پی گذار از این وضعیت و ساختن جهان بدون غرب برمی‌آیند. چراکه این قدرت‌ها در پی کاهش وابستگی به قدرت‌های سستی و تعمیق پیوندهای میان خود در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی بر خواهند آمد و با در پیش گرفتن مسیری متفاوت، نظام بین‌الملل موازی را شکل می‌دهند که فرجام آن بی‌اهمیت ساختن غرب و بلا موضوع ساختن آن خواهد بود (Weber, et.al, 2007: 22-30). پنجمین روایت از چشم‌انداز نظری آینده نظام بین‌المللی پس از طی دوران گذار «جهان مناطق» و یا «نظم جهانی چند منطقه‌ای» است؛ که این الگوی نظم بر اساس همگرایی و واگرایی قدرت‌های نوظهور در مسائل اقتصاد بین‌الملل، وزن ژئوپلیتیکی آن‌ها در معادلات قدرت، منزلت طلبی آن‌ها در نظام بین‌الملل به علت قرار گرفتن طولانی‌مدت آن‌ها در حاشیه نظام بین‌الملل غربی، قدرت معنایی،

هنجاری و انتقادی آنها در مواجهه با سیاست جهانی شکل خواهد گرفت. تصور بر این است که رقابت و منازعه دو طیف قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل و قدرت‌های نوظهور، سبب شکل‌گیری نوعی از نظم جدید جهانی خواهد شد که در آن، الگوهای همکاری مناطق به چشم‌انداز کلان نظم بین‌الملل رسمیت خواهد بخشید. (وسکرسنسکی، ۲۰۱۶: ۳۷۰-۳۶۲)



شکل شماره ۳: چشم‌انداز و روایت‌های نظری از نظم آینده نظام بین‌الملل (منبع: محقق ساخته)

نتیجه‌گیری

تحول ژرف و همه‌جانبه حوزه‌های روابط بین‌الملل پس از پایان جنگ سرد، «تغییر» را به وجه دائمی و بارز دوران گذار در نظام بین‌الملل کنونی تبدیل کرده است. تحولات سه دهه اخیر و رخداد‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی همانند جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۱)، حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، جنگ عراق و اشغال افغانستان از سوی آمریکا، بحران مالی و اقتصادی جهان غرب در سال ۲۰۰۸، ظهور پدیده تروریسم تکفیری و ظهور کنشگران غیردولتی امنیتی و متعاقب آن بحران سازی آنها در آسیای غربی، بحران اوکراین در دو مقطع ۲۰۰۸ و ۲۰۲۲، روندهای زیست‌محیطی، جمعیتی، هویتی و فرهنگی و تجاری، بحران آوارگان، امنیتی شدن مجدد سیاست جهانی و... همگی جزء روندها و رویدادهایی هستند که بر نظام بین‌الملل دوران گذار در این مقطع تأثیر بسزایی داشته و دارند. وجه تمایز دوران گذار کنونی با سایر دوره‌های پیشین را می‌توان در مسائلی همانند جهانی‌شدن،

پیشرفت‌های ارتباطات و فناوری اطلاعات، ظهور شبکه‌های اجتماعی مجازی و چرخش معنایی در سیاست و حکمرانی، وابستگی متقابل، پدیدارشدن قدرت‌های نوظهور، ورود کشندگان غیردولتی به عرصه تأثیرگذاری بر معادلات بین‌المللی، گستردگی تغییرات و سرایت آن به حوزه‌های تجاری و گفتمانی و... دانست. روندهای تاریخی نیز بیانگر آن است که در نظام بین‌الملل در هیچ برهه‌ای از حیات آن، هیچ نظم محتوم، دائمی و پایداری وجود نداشته و در هر دوره‌ای بنا به شرایط و مناسبات آن دوره، قدرت به نحوی در ساختار نظام بین‌الملل بازتاب یافته و نظم جدید ایجاد شده است. از این منظر، تاریخ نظام بین‌الملل شاهد چرخش و جابجایی نظم‌های مختلف بوده است. نشانه‌های این دوران بیانگر آن است که تغییرات در حوزه گفتمانی و تجاری در عرصه بین‌ملتها و دولت‌ها و شکل‌گیری قطب‌های گفتمانی (بلوک‌بندی‌های فرهنگی) یکی از ابعاد اصلی نظم آینده جهانی را شکل خواهد داد. روندهای عینی دوران گذار در دو دهه گذشته نشان داده است که پایان نزاع‌های ایدئولوژیک در سیاست جهانی به معنای پایان اندیشه و آغاز یکسان‌سازی فرهنگی، امر جهانی نبوده، بلکه به‌عکس، چرخش معنایی در روابط بین‌الملل، زمینه را برای رقابت‌های معنایی، گفتمانی و هنجاری بین کنش‌گران پیش‌ازپیش فراهم آورده است.

با وجود این، موضوع چرخش و جابجایی قدرت و برآمدن قدرت‌های نوظهور تنها یکی از مشخصه‌های سیاست جهانی دوره گذار به شمار می‌آید و نمی‌توان همه فرایندها، تغییرات و پدیده‌های این دوران را تنها از روزه جابجایی قدرت و ظهور قدرت‌های نوظهور نگریست؛ بلکه شمول و دامنه تغییرات، بسیار گسترده‌تر از تغییر فرآیندهای رسمی میان دولت‌ها خواهد بود. موضوع آینده نظام بین‌الملل بیش از آن‌که تنها به قدرت‌های بزرگ و یا جهان غرب مربوط باشد، امروزه به یکی از موضوعات اصلی مناظره جهانی مبدل شده است و در این چشم‌انداز به نظر می‌رسد که شرایط دوره گذار جاری، جهان را به سمت نظام بین‌الملل کثرت‌گرا، چندمرکزی، چندتمدنی و چند منطقه‌ای سوق خواهد داد. تفاوت این نظم با نظام چندقطبی سستی، گذار نسبی از نظام بین‌الملل وستفالیایی و غرب محور به نظام بین‌الملل جهان محور و پدیدار شدن امر سیاست جهانی خواهد بود. این فرایند سبب می‌شود تا بخشی از امتیازات قدرت‌های مستقر به قدرت‌های نوظهور و یا در حال ظهور منتقل شده و با پایان استیلای بلامنازع و انحصاری کنش‌گران غربی، نظام بین‌الملل به محیطی چندوجهی و متکثر وارد شود که در آن کنش‌گران غیر غربی هم نقش‌های مهمی در آینده نظام بین‌الملل عهده‌دار گردند.

در این شرایط، همه کشورهای جهان با برخورداری از هر میزانی از قدرت وزن تأثیرگذاری، دوران گذار را فرصتی برای بهبود جایگاه خود در نظام بین‌الملل می‌دانند و سعی دارند با محیط‌شناسی راهبردی از وضعیت خود به اتخاذ راهبردهای هوشمندانه اقدام نمایند. شرایط دوران فعلی سیاست جهانی که عمدتاً دارای عدم قطعیت، سیال و پویایی بخصوصی است، نیازمند تأمل و بازاندیشی جدی از سوی دولت‌ها و نخبگان سیاسی است؛ چراکه اگر کشوری یا کنشگری درک درستی از شرایط پیش رو نداشته باشد و همچنین چشم‌انداز نظری واقع‌بینانه و نگرش سیاست‌گذارانه از روندها و رویدادهای نظام بین‌المللی نداشته باشد؛ نه تنها نمی‌تواند در جهان در حال تکوین و آینده آن نقشی نداشته باشد، بلکه در تأمین منافع و حفظ موقعیت خود نیز نمی‌تواند موفقیتی کسب کند و تا پدیدار شدن دوران گذار جدید و دورانی نامعلوم در حاشیه معادلات جهانی قرار خواهد گرفت.

منابع

- آچار یا، آمیتا (۲۰۱۸)، «پایان نظم جهانی آمریکایی»، ترجمه عبدالمجید سیفی، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پوستین‌چی، زهره (۱۳۹۴)، «دوران گذار و آشوب‌زدگی هنجاری در سیاست بین‌الملل» در کتاب نظام بین‌الملل موجود و نظام بین‌الملل مطلوب، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- جرویس، رابرت؛ بدیع، برتران؛ والتز، کنت و دیگران (۱۳۹۹) «جهان همچنان غربی؟ یک‌جانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی و آینده نظم جهانی»، ترجمه علی اسماعیلی اردکانی و همکاران، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- زکریا، فرید (۱۳۹۳)، «جهان پسا‌آمریکایی»، ترجمه احمد عزیزی، تهران، نشر هرمس.
- سیف‌زاده، سید حسن (۱۳۹۳)، «اصول روابط بین‌الملل الف و ب»، تهران، نشر میزان.
- شبهان، مایکل (۱۳۸۸) «امنیت بین‌الملل»، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- طباطبایی، محمد؛ بهرامی، زهرا (۱۳۹۷)، «تداوم دوران گذار در نظام بین‌الملل» فصلنامه سیاست خارجی، سال سی و دوم شماره ۲.
- ظریف، محمدجواد؛ سجادی‌پور، سید کاظم؛ مولایی، عبدالله (۱۳۹۶) «دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پسا غربی»، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۳)، «اصول روابط بین‌الملل»، تهران، نشر میزان.

- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۴)، «اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل»، تهران، نشر سمت، چاپ بیستم.
- ماسالا، کارلو (۲۰۱۶)، «بی‌نظمی جهانی؛ بحران‌های جهانی و ناکارآمدی غرب»، ترجمه محمدرضا صالحی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، تهران، انتشارات سمت.
- وسکرسنسکی، الکسی دیمتریویچ (۲۰۱۶)، «نظریه‌های غیر غربی روابط بین‌الملل؛ مفهوم‌سازی مطالعات منطقه‌ای جهانی» ترجمه محمود جوادی، تهران، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- Agnew, J. and Muscara, L. (2012), *Making Political Geography*, Lanham: Rowman and Littlefield.
- Bull, Hedley (1977) *The Anarchical Society*, N. Y.: Columbia University Press,
- Burchill, Scott (2005), *The National Interest in International Relations Theory*, New York: Plagrave Macmillan
- Buzan, Barry and Lawson, George (2014), " Rethinking Benchmark Dates in International Relations ", *European Journal of International Relations*, 20 (2), PP: 437-62
- Dugin, Alexander. 2014. *Voina Kontinentov. (The War of the Continents)*. Moscow: Akademicheskii Proekt.
- Fink, Carole (2017), *Cold War: An International History*, Boulder: Westview Press
- Haass, Richard (2018), " A World in Disarray: American Foreign Policy and the Crisis of the Old Order" Penguin Publishing Group
- Huntington, Samuel P. (1996), *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, New York: Simon and Schuster
- Hurrell, Andrew. 2007. "One world? Many Worlds? The Place of Regions in the Study of International Society", *International Affairs*, 83:1.
- Hutchings Kimberly (2010), *Global Ethics: An Introduction*, London: Polity Press.
- Hyde-Price, Adrian (2014), "Normative power Europe: A Realist Critique", *Journal of European Public Policy*, 13.2, March.
- Ilgen, Thomas L. (2003), *Reconfigured sovereignty: Multi-layered Governance in the Global Age*, Aldershot, Ashgate.
- Immanuel Wallerstein (2000) *The Politics of The World Economy, The state, The Movement and the civilization*, cambridge, Cambridge University Press.
- Jackson, Robert (1999) TI Sovereignty in World Politics: A Glance at the Conceptual and Historical Landscape ", *Political Studies*, 47
- Keylor, William R. (2008), *A World of Nations: The International Order since 1945*, New York: Oxford University Press.

- Knutsen, Torbjørn L. (2016), *A History of International Relations Theory*, Manchester: Manchester University Press
- Kupchan, Charles A. (2012), *No one's World: The West, the Rising West and the Coming Global Turn*, Oxford University Press, p:184
- Luttwak, Edward (1990) From Geopolitics to Geoeconomics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce', *The National Interest*, 20, Summer.
- M. A. Kaplan (1967) " System Theory" In *James c. Charles Worth (ed): Contemporary Political Analysis*, (New York, The Free Press.
- Martin Hall and Patrick Thaddeus Jackson (2007), Civilizational Identity: The Production and Reproduction of «Civilizations» in *International Relations*, New York: Palgrave Macmillan.
- Osiander, A. (2001) "Sovereignty, International Relations, and the Westphalian Myth", *International Organization*, Vol. 55: 2
- Rosenberg, Justin (2005), «Globalization Theory: A Post Mortem» *International Politics*, 2005, Volume 42, pp:2-74
- Shaw, M. Timothy, Cooper, Andrew F. and Antkiewicz, Agata. 2007. "Globaland/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa", *Third World Quarterly*, 28:7.
- Smith, S. (2000) The Discipline of International Relations: Still an American Social Science? *British Journal of Politics and International Relations*, 2 (3)
- Stuenkel, Patrick (2017), *Post-Western World: How Emerging Powers are Remarking Global Order*, Cambridge: Policy Press.
- Tickner, A.B. and Wever, O. (2009), *International Relations Scholarship around the World*, London: Routledge
- Weber, Steven, et.al. (2007) A World Without the West, *The National Interest*, July/August.
- Weiss, Thomas G. (2009), "What Happened to the Idea of World Government?", *International Studies Quarterly*, 53.2.
- Wolf, Martin (2001): "Will the Nation State Survive globalization? *Foreign Affairs*, 80/1.